

ترجمه

التحصين في صفات العارفين

ابن فهد حلي

ترجمه: محمد باقر ساعدي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدایی را که به برکات انوار الهی بر بندگانش تجلی فرموده، و آنان را از راههای شهوات داشته بازداشته. فیض حقانی خود را برای آنان ظاهر ساخته، آنها را به راه راست هدایت کرده، و از طرق غفلت‌ها نجات بخشیده. صراحی می‌دوستی خود را به آنان عنایت کرده، و آنها را در بیابان شوق وصل خود سرگردان نموده. به او اطمینان کردند، بی‌نیازشان فرمود و او را پشتیبان خود قرار دادند، امورشان را کفایت کرد و ناراحتیها را از ایشان زدود. ظاهرشان را از آلودگی‌های دنیوی پاک کرد، و باطنشان را از انوار اسرار مکاشفات خود تابناک نمود؛ و درود بر برترین آفریدگان که متفرقات کمالات در وجود او جامع است، اعنی محمد ﷺ و بر خاندان او که پیشوایان هدایت و بازماندگانش که سادات ولایتند. و بعد، کتاب حاضر در موضوع عزلت و انزوا تألیف شده، و مطالب آن از مضامین گفتار آل رسول ﷺ التقاط و اقتباس گردیده، و هم چنان که رویه نویسندگان هر فن است، این مجموعه را به نام «التحصین فی صفات العارفين» نامیدم، و مدار آن را بر سه قطب قرار دادم.

قطب اول

در این قطب مقصود از عزلت و تعریف آن را شرح داده، می‌گوییم: عزلت آن است که به طور کلی انسان سالک، از غیر خدا روگردان شده، تنها به جناب الهی او توجه داشته، و در غارکوه یا شبستان مسجد یا گوشه خانه‌ای به سر برد.

برخی در تعریف عزلت گفته‌اند: انزوا آن است که انسان سالک از مردم فرار کند، از خلق بیمناک بوده و تنها با حق مانوس باشد و اظهار علاقه نماید.

چنانچه می‌بینید این تعریف اعم از تعریف نخستین است، و ثابت است مقام عزلت که در این عبارت تعریف شده تنها برای فردی صورت می‌گیرد که تا آنجا که توانسته خود را نیرومند ساخته و از فضولات و زر و زیور دنیوی و امور شهوانی آن دست برداشته باشد، هوای نفس را پشت سرانداخته و به قانون خرد و راهنمایی آن عمل کرد باشد و چنانچه معلوم است این گونه رویه از اوصاف مردم عارف است.

یکی از امرا به مردی از اولیای خدا گفت: حاجتی از من بخواه. پاسخ داد: از من درخواست می‌کنی که از تو حاجتی بطلبم با اینکه من دو غلام دارم که هر دو آقای تو هستند؟ پرسید: آن دو نفر غلام که مولای من هستند کدامند؟ گفت: حرص و هوای نفس، که من آنها را تحت فرمان خود در آوردم و آنها بر تو چیره شدند، من آنها را مالک شدم و آنها را در ملک خود در آوردم.

کسی از ذالنون مصری پرسید: چه زمانی شایسته است گوشه انزوا اختیار کنم و از خلق کناره بگیرم؟ پاسخ داد: هنگامی که نفس تو هر چه بیشتر برای این کار آمادگی از خود نشان داده و ابراز علاقه نماید.

باز پرسید: چه وقتی مناسب است دست از دنیا بردارم و به زهد و پارسایی توجه نمایم؟ جواب داد: هرگاه در خود این معنا را احساس نمودی و از هر چیزی که تو را از خدا دور سازد، اعراض نمودی.

ابن فهد گوید: نظر به این که عزلت، عبارت از فرار از خلق و توجه پیدا کردن به حضرت حق جل و علاست، تا وقتی که دل را کاملاً از شهوات دنیا خالی نمایند و قطع علاقه از دلبستگی به هواهای نفسانی نکند، آن طوری

که شاید و باید نمی‌تواند به خدای متعال توجه نماید، زیرا آلودگی‌های دنیوی به اندازه‌ای گرداگرد او را فرا گرفته‌اند که به هیچ وجه نمی‌تواند پرده‌ها و موانع را از پیش پا بر طرف سازد و به وصل جناب الهی او نایل شود، بلکه بالاتر از این، از مناجات و راز و نیاز با خدا لذتی نمی‌برد و عبادت در نظر او اهمیتی ندارد. بدین جهت می‌بینید رنگرزی که می‌خواهد کاملاً پارچه را رنگ کند، تا جایی که ممکن است آلودگی و چربی را از آن برطرف می‌سازد تا بالاخره شایسته و قابل برای رنگ شود و جلوه پیدا کند. بنابراین نخست تا می‌تواند باید رذائل اخلاقی را از خود دور کند و مقام تخلیه را به حد کمال برساند. سپس خود را به زیور کمالات معنوی بیاراید و از مقام تخلیه کامیاب شود. مثال دیگر: طیبی که می‌خواهد شخص بیمار را معالجه نماید، برای اینکه هر چه زودتر به نتیجه مثبت برسد و بیمار را بهبود دهد، نخست کارکن برای او تجویز می‌کند تا عفونات و اخلاط مضره را دور سازد. بعد از آن به معالجه اساسی او اقدام می‌نماید و دستوراتی که برای اصلاح او و غذایش لازم است می‌دهد و داروی مناسب برای او می‌نویسد. بالاخره نخست معده را تنقیه می‌کند، بعد دارو تجویز می‌کند. چنانچه استاد رنگرز، نخست جامه را با کمال دقت می‌شوید و آلودگیها را از آن دور می‌کند، سپس آن را در زخم رنگ فرو می‌برد و رنگ ثابتی در آن به کار می‌برد و بدین وسیله جلا و برقی در آن ایجاد می‌کند. از این دو مثال استفاده می‌کنیم که تا وقتی قلب از آلودگی حرص و غضب و انجام امور شهوانی پاک و پاکیزه نگردد، لیاقت پذیرش انوار الهی را ندارد، و اشرافاتی از عالم بدو نمی‌شود، و صلاحیت خدمت ربوبی را ندارد.

در روایت وارد شده خدای متعال به موسی بن عمران وحی می‌کند: همانا نمازکسی را می‌پذیرم که در برابر بزرگی من فروتنی نماید، و خلق را بر من برتری ندهد، و روزش را به یاد من به شب رساند، و بیم مرا در دل داشته باشد، و برای من دست از شهوات بردارد. باری! با وجود این همه رذائل نفسانی چگونه ممکن است آدمی به خدا توجه داشته باشد و قدمی برای رضای او بردارد؟ مسلماً هنگامی که انسان علاقه‌ای به خدا نشان نداد، خدا هم به او توجهی نمی‌فرماید. هنگامی که میل به شهوات در انسان رو به فزونی می‌گذارد، به جایی می‌رسد که از وظایف خدمت و مأموریت عبادت سرباز می‌زند، و از آن متنفر و کاملاً منکر می‌شود، چنانچه از صدای قرآن خوان و دعاخوان بدش می‌آید و با کمال گستاخی و بی‌احترامی آن را ساکت کرده و مانند چشم دردناک که از نور خورشید متاثر است یا دهان بیمار که مزه آب خوشگوار را احساس نمی‌کند، از خواننده قرآن و دعا روگردان است. حضرت عیسی صلی الله علیه و آله فرموده: یاران من! برای من ثابت است و بلاشک می‌گویم: همان طوری که آدم بیمار بر اثر درد بسیار که سراسر بدن او را فرا گرفته، از اطعام گوارا و لذیذ استفاده نمی‌کند و متنفر است، آدم دنیا دار هم از عبادت لذتی نمی‌برد و چون مزه ظاهری دنیا را زیر دندان طمع خود یافته، از مزه و شیرینی مناجات بهره‌مند نمی‌شود.

آن شنیدستم که در صحرای عور بار سالاری در افتد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قنات پر کند یا خاک گور

سعدی

ای حواریون من! به راستی می‌گویم، هرگاه بر اسبی سوار نشوند، و آن را بر سر طویله بسته و آخورش را گاه و جو پر کرده باشند، حالش عوض شده، سرکشی می‌کند، و نمی‌گذارد بار بر پشتش بگذارند یا بر او سوار

شوند. همچنین دل آدمی هرگاه از یاد مرگ، رقت پیدا نکند و به عبادت و بندگی خدا وادار نشود، قساوت پیدا کرده و زیر بار علاقه به خدا و بی‌اعتنایی به دنیا نمی‌رود.

ای ملک زادهٔ اقلیم وجود	پدرت خیل ملک را مسجود
سایبان حرمت چرخ برین	تختگاه قدمت گوی زمین
تا به کی بسته هر خس باشی	بندهٔ هر کس و ناکس باشی
از همه بگسل و با او پیوند	بنه از بندگی‌اش بر خود، بند
بود که از بند آزاد شوی	به غم بندگی‌اش شاد شوی
بنده‌ای شو، ز دو کون آزاده	لوحی از نقش تعلق ساده

جامی

روایت شده خدای متعال به حضرت داوود علیه السلام وحی فرمود: ای داوود! یاران خود را از همه امور شهوانی و حظائظ نفسانی دور کن و آنان را از خطرات آنها بترسان، زیرا دلها یک نوع بستگی و علاقه به امور شهوانی دارند و ممکن است بر اثر همین علاقه، عقلهای صاحبان آنها نیز از فیوضات الهی محجوب و ممنوع گردند. در حدیثی وارد شده: کسی طعامی را به عنوان حظ نفس و تقویت نیروی شهوت بخورد، خدای متعال نعمت حکمت را بر او حرام می‌فرماید و نمی‌گذارد خانه قلب او از انوار حکمت روشن گردد. حکیم و آن کسی که از نعمت بهره‌مند گردیده، باید دارای سه خصلت باشد:

اول: به هیچ وجه چشم طمع به در خانه مردم نداشته باشد.

دوم: از همه چیز مأیوس گردیده، تنها به خدا متوجه بوده و با او الفت داشته باشد. اصولاً این عده افراد دارای صفات ویژه‌ای هستند که ان‌شاء الله اوصافشان را بیان خواهیم کرد. بالاخره به اندازه‌ای از خلق برکنار و بی‌توجه به آنانند که به زبان حقیقت بیان خود می‌گویند:

عوی الذئب فاستانست بالذئب اذ عوی و صوت انسان فکدت اطیر

در آن هنگام که از خلق رنجیده خاطر شدم، ناگهان صدای گرگی به گوشم رسید. با صدای او مأنوس شده و دل بدان خوش داشتم. همان وقت صدای انسانی به گوش من رسید، از طنین صدای او که مرا از یاد محبوبم منصرف می‌کرد، نزدیک بود پرواز کنم و قالب تهی نمایم.

گروهی عمل دار عزلت نشین	قدمهای خاکی دم آتشین
به یک نعره کوهی ز جا برکنند	به یک ناله شهری به هم در زنند
چو بادند پنهان و چالاک پو	چو سنگند خاموش و تسبیح گو
سحرها بگریند چندان که آب	فرو شوید از چشمشان کحل خواب
شب و روز در بحر سودا و سوز	ندانند ز آشفستگی شب ز روز

سعدی

سوم: هیبت و ترسی از آنها در دل مردم می‌افتد، به اندازه‌ای که آدم دنیا دار و ثروتمندی جرات نمی‌کند سخنی از دنیا و زر و زیور آن به زبان بیاورد و در برابر او اوصاف یکی از امور دنیوییه را شرح دهد. باری! عارف سالک همان کس است که شمه‌ای از حالات او را بیان کردیم. گاهی اوقات پیش آمد طوری ایجاب می‌کند که نفس او سرکشی کرده، اراده‌اش بر خلاف میل او قدم برداشته و شهواتش به جنبش می‌آیند.

اوکه تاکنون با چنین حالی روبرو نشده و تا اندازه‌ای بی‌سابقه بوده، برای نابودی شهوات نفسانی و سرکوبی نفس اماره به تادیب و مجاهده با آن قیلم می‌کند، و بالاخره تا آنجا که می‌تواند به قلع و قمع آن می‌پردازد. چنانچه می‌گوید هرگاه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خانه یکی از زنهای خود وارد می‌شد و می‌دید پرده‌های الوان و نقاشی شده بر در اطاق آویخته، می‌فرمود: این پرده را پیش چشم من دورکن، زیرا هرگاه چشم من به این پرده می‌افتد، به یاد دنیا و زر و زیور می‌افتیم.

قطب ثانی

در این قطب بیان می‌کنیم که انسان می‌تواند از خلق برکنار می‌شود و گوشه عزلت برای خود انتخاب کند؛ و از پیشوایان برای انجام این موضوع مأذون است.

اخبار درباره عزلت و اذن در آن فراوان است و ما عجالتاً به برخی از آنها که در خاطر داریم اکتفا می‌کنیم. اول: ابو عبدالله بن ابی عمیر از ابراهیم بن عبدالحمید از ولید بن صبیح روایت کرده، گفت از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم می‌فرمود: اگر محلی را که هم اکنون از طرف خدای متعال نایل شده و به انجام وظایف آن مأمورم نمی‌بود، دوست می‌داشتم برفرازکوهی جای بگیرم که تا آخرین لحظه زندگی، نه من مردم را بشناسم و نه آنها از احوال من اطلاع حاصل کنند.

دوم: ابن بکیر از فضیل بن یسار از عبدالواحد بن مختار انصاری روایت کرده، حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَام به او فرمود: ای عبدالواحد! هرگاه مردی به طریقه حق و حقیقت قدم بگذارد، گفتار ناروای مردم که از وی تنقید می‌کنند و او را دیوانه می‌خوانند به حال وی زیانی ندارد، و اگر بر قله کوهی جای بگیرد و در آنجا برای همیشه به عبادت خدا بپردازد، باز هم سخنان بی‌اصل افراد به حال وی ضرری نخواهند داشت.

سوم: فضیل بن یسار از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که آن حضرت فرمود: زیان ندیده آدمی که از مردم برکنار شود و به طور انفراد ولو بر فرازکوهی باشد روزگار به سر برد. همین موضوع را تا سه مرتبه تکرار فرمود. چهارم: باز آن حضرت فرمود: ضرری ندارد آدمی که نعمت حق و حقیقت به او ارزانی شده بر فرازکوهی زندگی کند و از گیاه زمین بخورد تا از دنیا برود.

پنجم: ابن فضال از رفاعه بن موسی از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده، تا از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم می‌فرمود: زیانی ندارد هرگاه کسی بخواهد گوشه انزوا اختیار کند، و بالاخره در جایی به سر برد که جز سایه درخت اثری از آبادانی نباشد و به جز از برگ درختان از غذاهای دیگر نخورد.

ششم: ابن عباس از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده، می‌فرمود: می‌خواهید منزلت و مقام بهترین افراد را برای شما بیان کنم؟ عرض کردند: آری! فرمود: بهترین مردمان کسی است که دهانه اسبش را بگیرد و سلاح جنگی بر اندام خود راست نماید و بر پشت آن سوار شود و در میدان کارزار در آید و با دشمنان دین به مبارزه بپردازد تا بمیرد یا کشته شود.

آیا می‌خواهید از دیگری که منزلت او بعد از اولی است بیان کنیم؟ گفتند: آری! فرمودند: مردی که از بدکاران افراد مردم گوشه انزوا اختیار کند و بر فرازکوهی به سر برد و به عبادت خدا بپردازد و دستورات او را انجام دهد.

آیا می‌خواهید بدترین مردم را به شما معرفی کنم؟ عرض کردند: آری! فرمود: کسی که ذات اقدس الهی را وسیله ارتزاق خود قرار داده و مردم هم به سخن او اعتنا نکرده، چیزی به او نمی‌دهند.

هفتم: حسن محبوب از عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خوشا به حال بنده گوشه‌گیری که ظاهراً با مردم همکاری می‌کند و قلباً با آنها ارتباطی ندارند. مردم او را به ظاهر می‌شناسند و احترامی برای او قائل نیستند، لیکن او با چشم باطن بین از حقیقت آنها باخبر است.

هشتم: عبدالحمید دیلم گفت، سه مرتبه حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: زیان ندیده‌ای هرگاه مردم تو را شناسند و از تو احترام ننمایند.

ای عبدالحمید! خدای متعال رسولانی دارد که آنها به انجام امور مردم اشتغال دارند و کارهای آنان را در خور صلاح حالشان درست می‌کنند، و رسولانی دارد که از انظار مخفی و پنهانند. هرگاه خدا را به رسول ظاهری خواندی، از رسولان باطنی هم اسم ببر و به برکت آنها هم از خداوند درخواست کن.

نهم: حضرت صادق علیه السلام فرموده، خدای متعال می‌فرماید: پارساترین بندگان و دوستان من بنده مومنی است که حظ فراوانی از نماز برده و پروردگارش را به بهترین روشی عبادت می‌کند، و در نهان به یاد او بوده و دقیقه‌ای از بندگی او دست بر نمی‌دارد، و به اندازه‌ای از چشم مردم دور است که کسی حتی با انگشت هم به جانب او اشاره نمی‌نماید. روزی او به اندازه کفاف برایش مقدر شده و او به همان اندازه که از مردن نجات پیدا کند قناعت می‌کند، و او زودتر به چنگال مرگ مبتلا می‌گردد، چیزی از او باقی نمی‌ماند و گریه‌کنندگان بر او کمند.

گدایان از پادشاهی نفور	به امیدش اندر گدایی صبور
دمادم شراب الم درکشند	و گر تلخ بینند دم درکشند
نه تلخ است صبری که بر یاد اوست	که تلخی شکر باشد از دست دوست
سلاطین عزت گدایان حی	منازل شناسان گم کرده پی
به سر وقتشان خلق کی پی بردند	که چون آب حیوان به ظلمت درند

سعدی

دهم: حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده، خدا می‌فرماید: در میان دوستان من کسی که از همه بیشتر دیگران به حال او غبطه می‌برند و آرزوی مقام او را دارند، مرد سبکباری است که از نماز حظ وافری دارد، و در نهان به تمام معنا به عبادت خدا می‌پردازند، و ذات اقدس الهی روزی به اندازه کفاف برای او مقتدر می‌فرماید. او به همان اندازه تا روزگارش سپری شود قناعت می‌کند، و چون می‌میرد مالیه‌ای ندارد تا میراثی از او به جا باشد و کسی را ندارد تا بر او بگرید.

یازدهم: عبدالله بن عمر گوید: هنگامی عده‌ای از اصحاب، پروانه وار اطراف رسول خدا گرد بودیم. سخنی از فتنه و فساد به میان آمد؛ فرمود: فساد آن وقتی پیدا می‌شود که مردم به پیمانهای خود وفا نکنند، و امانات مردم را ناچیز انگاشته، به آنها خیانت نمایند، و مانند انگشتان «انگشتان مبارکش را مشبک ساخت» به هم افتند و به کشمکش پردازند.

عبدالله گوید این هنگام از جای برخاستم، عرض کردم: هرگاه چنین زمانی را درک کردم چه کنم؟ فرمود: به خانه نشین، و زبان خود را از سخن گفتن محافظت کن و سکوت اختیار نما، و به انجام کارهای پسندیده الهی پرداز، و نواهی او را ترک کن، و به امور ویژه خود پرداز، و از کارهایی که مربوط به دیگران است خودداری کن.

دوازدهم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: محبوب‌ترین مردمان در نزد من مردی است که به خدا و رسول ایمان بیاورد

و نماز بخواند و زکات بدهد، و مالیه‌اش را صرف در راه خدا کند، و دینش را نگهداری نماید، و از مردم کناره‌گیری کند.

سیزدهم: حضرت صادق علیه السلام فرموده: از جمله اموری که خدای متعال فردای قیامت به آن بنده‌اش احتجاج می‌کند آن است که می‌فرماید: آیا نه این است که در دنیا تو را گمنام قرار دادم تا بتوانی به خوبی به عبادت من پرداز؟

چهاردهم: حضرت صادق علیه السلام در ضمن وصیت طولانی خود به حفص بن غیاث فرموده: یا حفص! همواره دم باش و سرمباش، یعنی گمنام به سر ببر.

پانزدهم: از جمله کلماتی که همان حضرت به معلی بن خنیس فرموده، این است: خدای متعال عبادت پنهانی را مانند عبادت آشکار دوست می‌دارد.

شانزدهم: معروف کرخی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! مرا وصیتی فرما. فرمود: دوستان و آشنایان خود را کم کن، عرض کرد: بیش از این بفرما. فرمود: از آنها که آشنایی، کناره بگیر. عرض کرد: زیاده بفرماید. فرمود: همانچه گفتیم، کافی به حال توست.

نگارنده گوید: به طوری که از تذکره شیخ عطار و برخی از کتب دیگر نقل کرده‌اند، معروف کرخی در سن هفتاد سالگی به دست امام رضا علیه السلام اسلام آورده، بنابراین روایت او از حضرت صادق علیه السلام صحیح نیست، هر چند در روایات الجنت حدیث مزبور را از اربعین شیخ بهایی از معروف کرخی نقل کرده و نوشته: عده‌ای گفته‌اند نام برده معاصر و خادم حضرت جواد علیه السلام بوده که مکنی به ابوجعفر ثانی است، و کتاب ابوجعفر را با حضرت صادق اشتباه کرده‌اند، و می‌توان گفت شاید منظور از معروف، معروف شیبانی یا معروف خربوذ بوده که هر دو از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بودند.

هفدهم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: درباره آدمی همین بس که مردم او را درباره امور دینی یا دنیوی مشارالینان قرار دهند؛ و لازم نیست حتماً با آنها تماس بگیرند و او را در مشاورات خود داخل کنند.

با ذکر این حدیث، آخرین حدیث که به منظور اهمیت عزلت و اینکه این عمل مورد تقدیر خانواده عصمت و طهارت بوده، قطب ثانی را خاتمه می‌دهد.

قطب ثالث

این قطب در فواید و نتایج عزلت و انزوی از خلق است.

اول: عزلت یکی از راههای حقایق ایمان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بنده در صورتی می‌تواند حقیقت ایمان را درک نماید که گمنامی را از شهرت در میان مردم دوست‌تر بدارد، و دارایی اندک در نظر او از کثرت آن، محبوب‌تر باشد.

دوم: عزلت ایجاب می‌کند که انسان هرچه بیشتر و بهتر بتواند کارهایش را برای خدا انجام دهد، از ریا پاک نمایند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: زیان ندیده آدمی که بر فراز قله کوه، روزگاری به سر برد تا مرگ گریانش را بگیرد. آیا مردم خیال می‌کنند هرگاه کسی برای دیگران کاری انجام دهد ثوابش بر عهده مردم است و اگر کسی برای خدا عملی انجام دهد مزدش با خداست؟ از ریاکاری احتراز کنید که موجبات شرک به خدا را فراهم می‌سازد.

سوم: انسان منزوی از آزار خلق در امان است، و می‌تواند بر اثر بی‌توجهی به آنها دینش را از کلیه آسیبها محافظت نماید.

رسول خدا ﷺ فرموده: زمانی خواهد آمد که اگر کسی بخواهد دینش را از دستبرد حوادث نگهداری نماید، بایسته از قله کوهی به قله کوه دیگر، و از غاری به غار پناهنده شود، و بالاخره حال او مساوی روباه و بچه‌های آن باشد پرسیدند: چه زمانی این پیش آمد اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: هنگامیکه تهیه معیشت و هزینه زندگی منحصر به انجام نافرمانی‌های خدا باشد. این زمان است که عزوبت بر مردان حلال می‌شود، و باید به بی‌زنی به سر برند، تا مگر از آمیزش با افراد و تماس با آنها نجات یابند. کسی پرسید: یا رسول الله! شما ما را به ازدواج توصیه می‌فرمودید اینک از این عمل نهی می‌فرمایید؟ فرمود: آری! چنان است که می‌گویید، لیکن آن زمان که بیاید هلاکت مرد به دست پدر و مادر اوست «که ممکن است آنان از او خواهش‌های نابجا کنند و او به جهاتی شانه از زیر بار آنها خالی ننماید و بدین وسیله به هلاکت دنیوی و اخروی بیفتد» و اگر پدر و مادر نداشته باشد، هلاکت او به دست زن و فرزند اوست، و اگر زن و فرزند نداشته باشد، نابودی او به دست نزدیکان و همسایگان اوست. بیان حضرت که بدینجا رسید، سوال کردند: چگونه شخصی به دست این عده که فرمودید به هلاکت رسد؟ فرمود: سختی هزینه زندگی و تکالیف خارج از طاقت و سرزنش‌های زن و فرزند و خویش و بیگانه بالاخره کار را چنان بروی تنگ می‌کند که به سر حد هلاکت می‌رسد.

صدق رسول الله ﷺ! این زمان ما، واقعا همان زمان است زیرا کمتر روزی اتفاق افتاده در ستون واقعات روزنامه‌ها تصادف، تصادم و خودکشی‌ها را که به انواع مختلف واقع شده نقل نکنند، و ثابت است تمام این بدبختی‌ها بر اثر هوای نفس و خاطرات شیطانی است که به رایگان به دست عده‌ای بی‌نوا در آمده. چهارم: عزلت باعث می‌شود عرض و آبروی شخص محفوظ بماند، و پرده بر روی فقر و فاقه او کشیده شود، و بار سنگین مکافات از دوشش برداشته شود.

گویندگذار اویس قرنی به مردی راهب افتاد، پرسید: ای راهب! چرا از دنیا دست برداشتی و گوشه انزوا اختیار کردی؟ پاسخ داد: ای جوان! اگر مزه شیرین وحدت و تنهایی را چشیده بودی، به آن الفت و علاقه پیدا می‌کردی. ای جوانان! تنهایی اساس عبادت است، و اندازهای وحدت در حقیقت عبادت مدخلیت دارد که پای کمتر اندیشه‌ای به سر منزل آن می‌رسد. پرسید: ای راهب! کمترین نتیجه‌ای که آدمی از گوشه‌گیری می‌گیرد چیست؟ جواب داد: از مدارا کردن با مردم در امان است و شر آنها بدو نمی‌رسد.

یکی از عارفان گفته: مدت پنجاه سال مردم را تجربه و آزمایش کردم. در ظرف این مدت کسی را ندیدم که بتواند زشتیهای مرا بپوشاند و اگر گناهی میان من و او اتفاق افتد، از کرده من درگذرد، و چون من از او جدا شوم، او از من قطع آشنایی ننمایند، و چون خشمگین شود، از حشمت او در امان باشم. در نتیجه چنان فهمیدم که ارتباط با چنین افرادی کمال احمقی است.

پنجم: انسان منزوی، از گناهی که سایر افراد مرتکب می‌شوند در امان است، و بالاخره کاری می‌کند که به بیچارگی آنان گرفتار نشود، و از پیش آمدهای سویشان راحت باشد.

به همین جهت گفته‌اند: هرگاه فضیلت و بزرگواری در میان افراد مردم باشد، مسلماً سلامتی و آسایش در انزوای از آنان خواهد بود.

به یکی از پارسیان که در صومعه خود بود گفتند: آیا از صومعه خود فرود نمی‌آیی تا با ما در این راه همکاری نمایی و از سخنان تو بهر مند شویم؟ پاسخ داد: کسی که قدم بر روی زمین بگذارد و بر فراز زمین گام بردارد می‌لغزد و به زمین می‌افتد.

به یکی از پارسیان چنین گفتند: ای راهب! پاسخ داد: من راهب نیستم بلکه راهب کسی است که از خدای آسمان که مقامش از هرچه عالی تر است بیم داشته باشد، و در زمین نعمتهای او را شکرگذاری نماید، و بر پیش آمدهای او صابر باشد، و همواره به حضرت او پناهنده شود، و از گناهایی که مرتکب شده شده آموزش طلبد، بلکه من سگ گزنده‌ای هستم که خود را در این صومعه محبوس داشته‌ام تا مردم را نگزم و آنان از شر من در امان باشند.

ششم: عزلت نزدیک‌ترین راه به سرمنزل سعادت و نیک بختی است، و شخصی که در گوشه خمول و انزوا به سر برد، حاکی از کمال عقل و خردمندی اوست.

حضرت صادق علیه السلام فرموده: عزت و بزرگواری در سلامتی است، و به اندازه‌ای سلامتی عزیز الوجود است که نزدیک است حقیقت آن بر افراد مخفی بماند، و بالاخره چنان می‌دانیم هرگاه کسی بخواهد آن طور که باید و شاید از حقیقت و سلامتی و غرض اصلی آن برخوردار شود، بایستی عزلت و انزوا گزیند تا این حقیقت پر معنا را درک نماید، و اگر بدین خیال قدم در سراچه خمول گذاردی و از حقیقت سلامتی بهره‌مند نگردیدی، ممکن است حقیقت مزبوره را در خاموشی به دست آوری، و اگر در خاموشی هم از آن اثری نیافتی، می‌توانی در خلوت که در اغیار را به روی خود بسته باشی به دست بیاوری. اگر از خلوت هم نتیجه‌ای حاصل نکردی، ممکن است از گفتار پیشانیان که مردی نیکبخت و نیکوکار بودند استفاده کنی، و ثابت است سعادت‌مند آدمی است که همواره در خلوت به سر برد و در به روی دیگران بیند.

همین معنا را هم، کشف الغمه از سفیان ثوری نقل کرده است.

اٹمه طاهرین علیه السلام فرموده‌اند: کسی که به تنهایی روزگار خود سپری نماید حاکی از آن است که عقل او به سر حد کمال رسیده است.

مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمان	دامن دوست به دست آر و ز دشمن بگسل
تا به خلوتگاه خورشید رسی چرخ زنان	کمتر از ذره نئی پست مشو مهر بورز
گفت پرهیزکن از صحبت پیمان شکنان	پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد

حافظ

هفتم: انزوا عمری آسوده از آلودگیهای دنیا به شخص منزوی می‌بخشد و اجازه نمی‌دهد نعمت عمر را در محال نامناسب و بیهوده نابود سازد، و از اهل نظر و فکرگردیده و همواره آینه اعتبار را پیش چشم داشته، از واقعات دنیا عبرت بگیرد و به یاد خدا پردازد.

عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد	اهل نظر دو عالم در یک نظر شناسند
چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد	با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد

حافظ

از پارسایی پرسیدند: چه کاری سبب شده که به تنهایی به سربردی و گوشه انزوا برای خود اختیار کردی، و چه قدر در این معنا صابری!

پاسخ داد: برای اینکه من همنشین پروردگارم؛ هرگاه بخواهم ذات اقدس او با من به راز و نیاز مشغول شود، به تلاوت کتاب او می‌پردازم و اگر بخواهم با او مناجات کنم، نماز می‌خوانم.

دیگری گوید: در یکی از بیابانها به مردی رسیدم که یکه و تنها قدم به راه گذارده و به جانب کعبه مقصود روان بود. با خود گفتم با وی همراهی کنم و با او از این و آن صحبت کنم تا تنهایی به وی اثر نکند. پیش آمدم و

چون خواستم با وی همگام شوم، دیدم حالت انقباض و گرفتگی در وجناتش هویدا شد. گفتم: از ظاهر چنان آشکار است که نمی‌خواهی من همراه تو باشم. گفت: آری! چنان است که احساس کردی. گفتم: آیا در این بیابان که یکه و تنها به عزم مقصود حرکت می‌کنی، واهمه و بیمی نداری شاید به دست دزد یا چنگال دارنده‌ای مبتلا گردی؟ پاسخ داد: تعجب می‌کنم از تو چنین سخنی می‌گویی با آنکه که او یار همه بی‌کسان است، می‌فرماید: من یار و هم‌نشین هرکس هستم که به یاد من باشد.

دیگری گفته: یکی از دوستانم را که از رهروان طریق بود در محلی دیدار کردم که تنها نشسته و روی از همه‌جا و همه کس برداشته. موقع را مغتنم شمرده، نزدیک رفته، سلام کردم «و» در کنارش نشستم. پرسید: چه کاری موجب شد پهلوی من بیایی و برکنار من بنشینی؟ گفتم: دیدم تنها نشسته‌ای، موقع را غنیمت دانسته، خواستم از خرمن فیوضات تو خوشه‌ای برگیرم. گفت: اگر تو از کنار من حرکت کنی و به راه خود بروی، برای من و تو بهتر خواهد بود، اینک اختیار با توست، اگر می‌خواهی من از اینجا حرکت می‌کنم و گرنه تو از جای من برخیز. من که او را تا این درجه ناراحت دیدم، گفتم: من از جای حرکت می‌کنم لیکن برای آنکه دست خالی از محضر تو نرفته باشم مرا وصیتی بفرما و نصیحتی بازگویی. گفت: ای بنده خدا! تا می‌توانی در گمنامی به سر بری، و محلت را از مردم مخفی بدار، و زبانت را از غیر یاد خدا نگهداری کن، و برای خود و سایر مرد و زن مؤمن از خدا آمرزش بطلب.

حکیمی به برادرش نوشت: برادر! از دوستانی که به تو اظهار مهربانی می‌کنند و محض احترام به خانه تو می‌آیند احتراز کن، زیرا اینان با این عملی که انجام می‌دهند مانند آن است که آن روز تو را غصب کرده‌اند، و ثابت است هرگاه آن روز تو به باطل گذشت و توشه‌ای برای خود تحصیل نکردی، در دنیا و آخرت زیانکار شده‌ای.

عده‌ای به عزم سفری حرکت کرده و از راه بیراهه رفته، به صومعه راهبی رسیدند: ای راهب! راه از کجاست؟ راهب با سر اشاره به آسمان کرد. آنان دانستند غرض او چیست. گفتند: ای راهب! ما آماده‌ایم از تو پرسشهایی بنماییم، آیا پاسخ ما را می‌دهی؟ گفت: سوال کنید اما زیاده از اندازه وقت مرا نگیرید، زیرا روز که گذشت بر نمی‌گردد و عمری که تلف شد عود نمی‌کند و مرگ هم به سرعت برق در تعقیب ماست. پرسیدند: مردم فردای قیامت با چه عملی به محضر پروردگارشان حضور پیدا می‌کنند؟ پاسخ داد: با نیتهایی که دارند. آن عده از پاسخ او به شگفت آمدند، گفتند: وصیتی به ما بفرمایید. جواب داد: به اندازه مسافت سفر راه آخرتتان توشه سفر مهیا کنید، زیرا بهترین توشه‌ها به اندازه‌ای است که شخص مسافر را به منزل مقصود برساند. سپس راه را بدانها نشان داد و سر در میان صومعه برد.

مرد راهبی جامه پشمین سیاه رنگی پوشیده بود. از او پرسیدند: علت آنکه لباس سیاه پوشیده‌ای چیست؟ پاسخ داد: جامه سیاه رنگ، لباس غمناکان است و من از همه اندوهناک‌ترم. گفتند: به چه سبب محزونی و از دیگران اندوه تو زیادتر است؟

جواب داد: برای آنکه به دام نفس افتادم و در میدان کارزار به مبارزه با او پرداختم، و بالاخره بر آن چیره گردیدم؛ بدین جهت بر آن اندوهناکم، پس از این شروع به گریستن کرد. گفتند: علت گریه کردن تو چیست؟ جواب داد: گریه من برای آن است که روزی بر من گذشت و من به هیچ وجه احساس نکردم، اینک گریه برای کمی زاد و توشه و دوری راه و سختی عقبه‌ای است که ناگزیر باید بفرز آن برآیم و نمی‌دانم سرانجام که از آن فرود می‌آیم، آیا به جهنم خواهیم رفت یا به بهشت. سپس به این دو شعر مترنم گردید:

یا باکیاً یطوی المسافة عمره بالله هل تدری مکان نزولکا

شمر و قم من قبل حطک فی الثری فی حفرة لبلى لظول حلولکا

ای کسی که همواره از پیش آمدهای ناراحت کننده دنیا متأثر و اندوهناکی و توجه نداری که با چه سرعتی قافله عمر، مسافت راه دنیا را طی می کند! سوگند به خدا! آیا اطلاع داری که این قافله کجا بار می اندازد و منزلگاه تو کجاست؟ اینک پیش از آنکه در خانه تنگ و تاریک گور در آیی، به حساب خود برس و دامن همت به کمر بزن و درازی اقامت در آنجا را به نظر بیاور و به انجام وظایف پرداز.

امیرالمومنین علیه السلام در ذیل بیان طولانی خود در نکوهش دنیا فرموده: همانا دنیا سه روز بیش نیست: روزی که گذشته و دیگر باز نمی گردد، و روزی که تو در آنی و بر تو لازم است که آن را غنیمت شماری و مطابق با دستورات لازمه آن کار کنی، و روزی که نمی دانی مال توست و ممکن است آن را درک نمایی یا ادراک نکرده، بار سفر آخرت را ببندی.

باز توضیح بیشتری فرموده که: روز گذشته تو حکیم تادیب کننده ای که دنیا دار اقامت نیست و چون آب نهر زود گذر است.

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

و امروز تو، دوست مهربانی است که به زودی از تو خداحافظی می کند. بنابراین تا وداع نکرده، آنچه می توانی از وی بهره برداری کن، و اما فردا که نیامده، جز آرزویی بیش از آن در دست اختیار تو باقی نخواهد ماند. باری! اگر دیروز تو گذشت و رفت، از آن حکمتی آموختی که جهان در گذر است و روزگار اهل وفا نیست، و اگر امروز تو با تو مأنوس شده و علاقه مند به توست، باید به علاقه ظاهری آن اکتفا نکنی، بلکه باید بدانی که آن برای مدت طولانی از تو غیبت می کند و به زودی اسباب سفر را می بندد و از پیش تو کوچ می نماید؛ بنابراین تا هنوز دست تو از دامن وی کوتاه نشده، زاده و توشه خود را از آن بگیر و با کمال خوبی و بهره مندی از او خداحافظی کن.

اکنون متوجه باش هرگاه کاری انجام می دهی، باید خودت به صحت و درستی آن اطمینان داشته باشی و به آرزوی طولانی مغرور نشوی، و اندوه فردا بر امروزت بار مکن، بلکه هم و غم امروزت کافی است، و چون فردا بیاید، تو را به خود باز مشغول خواهد کرد؛ برای اینکه هرگاه اندوه فردایت را بارگردن امروزت نمودی، به حزن و اندوه و بیچارگی خود افزوده و به دشواری هرچه تمام تر تکالیف و زحمات چند روز آینده را در یک روز بر خود همواره ساخته ای؛ بدین مناسبت اندوه تو زیادت و کارت بیشتر و تعب و رنجت فراوان تر است، و مسلم است هرچه آرزو و آرمانت افزون تر شود، به همان اندازه از عملت کاسته می شود، با آنکه هرگاه دلت را از همه آرزوهای خالی ساختی و به فکر آینده خود نبود و کار امروز را به فردا نیفکندی، کاملاً می توانی وظیفه آن روز خود را انجام بنمایی.

آرزو بگذار تا رحم آیدش	آزمودی کاین چنین می بایدش
چو نتانی جست پس خدمت گزین	تا روی از حبس در گلشن یقین
دم به دم چون تو مراقب می شوی	داد می بینی و داور ای غوی
ور ببندی چشم خود را ز احتجاب	کار خود را کی گذارد آفتاب

مولوی

آرزوی امروز تو از دو نظر به حال تو زیان آور است: یکی آنکه کار امروزت را به تاخیر انداختی، و دیگر به حزن و اندوه خود افزودی.

مگر تا به حال متوجه نبودی دنیا یک ساعت است میان دو ساعت: ساعت گذشته، و ساعت آینده، و ساعتی که در آن به کارهای خود مشغولی.

اما ساعت گذشته و ساعت آینده، از سستی و سختی آنها درد و رنجی احساس نمی‌کنی؛ زیرا از ساعت گذشته که اثری نمانده و از آینده هم که خبری نداری، بنابراین ساعت گذشته و ساعتی که در آن هستی به منزله دو میهمانند که به خانه تو وارد شده‌اند. یکی از آن دو بر اثر بی‌اعتنایی و بی‌احترامی از منزل تو کوچ کرده، لیکن آن دیگری که هنوز مورد اکرام و اعزاز تو قرار گرفته، به جایی نرفته و بار سفر به دوش نگرفته. اکنون بر تو لازم است از این میهمان که هنوز در خانه تو هست کمال احترام را به جای آوری تا بدیهایی که نسبت به آن مهمان مرتکب شده‌ای تدارک نمایی. بنابراین تا وقت باقی است، فرصت را از دست نده و آنچه را ضایع نموده‌ای ترمیم کن و کار آینده‌ای را رو به راه بنما. ضمناً مواظب باش روز حضرت را به ارتکاب شهوات سپری نمایی که به سرزنش و گرفتاری دو روز مبتلا خواهی شد.

اگر به یکی از مردگان پیشنهاد کنند که می‌خواهی آغاز و انجام دنیا را در اختیار فرزندان که تمام هم و غم خود را مصروف آنها می‌کردی قرار دهیم، یا همه آن را به صورت روزی در آوریم و تو را در آن روز زنده کنیم که مافات خود را تدارک نمایی، و به ترمیم ناکرده خود برسی، مسلم بخش دوم را می‌پذیرد که در آن روز به کارهای خود پردازد، و این معنا را بهتر از آن دوست می‌دارد که همه دنیا و مافیها را در دست عزیزترین یادگاریش قرار دهند.

باری! ای بیچاره کوتاه فکر! برای چه این مدتی را که در اختیار داری و به تو مهلت داده شد، کاری نمی‌کنی و توشه آخرتی تحصیل نمی‌نمایی، تا بالاخره کارت بداجا منتهی شود که یک روز دنیا از نور چشمان و عزیزان خود دوست‌تر بداری؟ پس چرا برای آزادی خود نمی‌کوشی و گردن از زیر عذاب آخرت خارج نمی‌کنی؟

همین غنیمت دان جوانی ای پسر	سر فرو آور بکن خشت و مدر
پیش از آن کایام پیری در رسد	گردنت بندد به حبل مین مسد
خاک شوره گردد و ریزان و سست	هرگز از شوره نبات خوش نرست
آب زور و آب شهوت منقطع	او ز خویش و دیگران نامنتفع
ابروان چون پاردم زیر آمده	چشم را نم آمده تا دی شده
از تشنج رو چو پشت سوسمار	رفته نطق طعم و دندانها ز کار
بر سر ره زاد کم مرکوب سست	غم قوی دل تنگ و تن هم نادرست
خانه ویران، کارز بی‌سامان شده	دل پر افغان همچو نی نالان شده
عمر ضایع سعی باطل راه دور	نفس کاهل دل سیه جان ناصبور
موی بر سر همچو برف از بیم مرگ	جمله اعضا لرز لرزان همچو برگ

مولوی

هشتم: عزلت و انزوا به تنهایی عبادت مستقلی است و احتیاجی ندارد از عبادت دیگری کمک بگیرد. ابوبصیر می‌گوید، از حضرت صادق علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: گوشه نشینی خود عبادت مستقلی است و همانا دشوارترین کارها بر آدمی همان است که در گوشه‌ای انزوا بگزیند و به خانه نشیند.

حضرت عیسیٰ علیه السلام به مردی گذشت که سر به زمین نهاده و به خواب ناز خرامیده بود. حضرت فرمود: برخیز، روز به هنگام رسیده و به کار خود مشغول شو. عرض کرد: یا روح الله! دنیا را به اهل آن واگذار. مرا با آن کاری نیست. فرمود: اینک به جای خود آرام بگیر که راحتی ویژه توست. از حکیمی پرسیدند: دنیا از کیست؟ پاسخ داد: از کسی که دست از آن بردارد. پرسیدند: آخرت از کیست؟ جواب داد: از کسی که در طلب آن برآید. حکیمی گفته: دنیا خانه خرابی است، و خراب تر از آن، دل کسی است که در آبادانی آن بکوشد. به عابدی گفتند: اینک که وقت باقی است، آنقدر که می توانی از نصیب دنیوی خود بهر مند شو، برای آنکه به زودی نابود خواهی شد. پاسخ داد: اکنون که سخن بدینجا رسید، بر من لازم است که از آن استفاده نکنم.

ابن یمین اگر همه عالم به کام تو	باید کزان فرح نفزاید دل تو را
ور ملک کائنات ز دستت برون رود	هان تا غمش ز جان نرباید دل تو را
چون هست و نیست جمله نماند به یک قرار	آن به کز آن به یاد نیاید دل تو را
قانع شو و متابعت پیر عقل کن	کز بند غم جز او نگشاید دل تو را
جز صیقل قناعت و استاد خرد	از زنگ حرص کس نزاید دل تو را

ابن یمین

نهم: انزوا مایه عافیت و سلامتی است.

امیر المؤمنان علیه السلام فرمود: زمانی خواهد آمد که عافیت و سلامتی در آن زمان دارای ده جزء است که نه جزء آن در انزوا و گوشه گیری از مردم، و یک جزء آن در سکوت و خاموشی است. به یکی از علما گفتند: چرا گوشه انزوا اختیار کرده ای و از جا حرکت نمی کنی تا مانند دیگران شهرتی پیدا کنی و نام تو به بزرگی در محافل و مجالس یاد شود؟

پاسخ داد: وقتی متوجه شدم رسیدن به مقامات عالیه و نایل شدن به درجات رفیعه مربوط به الفت گرفتن با خلق است، به گوشه ای نشستم و در به روی خود بستم، زیرا دانستم انزوا مایه عافیت و موجب سلامتی است.

در عزلت گرفت خاقانی	که به از دار و ملک خاقان است
نبرد تا تواند اندوه رزق	کانده رزق بر جهانبان است
عمر اگر بهر رزق موقوف است	رزق موقوف بهر فرمان است
نپذیرد ز کس حواله رزق	که ضماندار رزق یزدان است
مور را روزی سلیمان نیست	که ز روزی ده سلیمان است

خاقانی

دهم: منزوی از همه بهتر و حالش نیکوتر از سایر افراد است.

حضرت باقر علیه السلام فرموده، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: زمانی خواهد آمد که بهترین افراد آن کسی است که گوشه انزوا اختیار کند و به خانه نشیند.

یازدهم: آدم منزوی همواره راحت است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ذیل خطبه مذکوره فرمود: و آن زمان مقدمات طوری فراهم می شود که به غیر از مومن گمنام و گوشه نشین، دیگران از پیش آمدهای ناگوار آن می باشند، و او هم به قسمی زندگی می کند که اگر گواه دیگری باشد کسی از او نمی پذیرد، و اگر غیبت کند کسی جوای احوال او نمی شود، با آنکه این گونه افراد

چراغهای راه هدایتند و نشانهای طریق عبادت. خدای متعال درهای رحمت خود را به روی آنان می‌گشاید و بیچارگی را از آنان برطرف می‌سازد و آنان اسرار الهی را آشکار نمی‌نماید.

دوازدهم: انسان گوشه‌گیر از جمله پرهیزکارانی است که خدا او را دوست می‌دارد.

رسول خدا ﷺ فرمود: محبوب‌ترین بندگان خدا آنها هستند که در دنیا با کمال پرهیزکاری به سر می‌برند، و از چشم مردم نهانند و گوشه‌انزوا برگزیده‌اند، به اندازه‌ای که اگر در میان مردم در آیند و به مجالس آنان حضور پیدا کنند، کسی آنها را نمی‌شناسد، و اگر از مردم کناره‌گیرند و غایب شوند، احدی از آنها تفقد نمی‌کند، و اگر زنی بخواهد، کسی ایشان را به دامادی خود نمی‌پذیرد.

سیزدهم: انسان منزوی اهل بهشت است.

رسول خدا ﷺ فرموده: می‌خواهید بهشتیان را به شما معرفی کنم؟ عرض کردند: آری فرمود: اهل بهشت، مردم گردآلود ژنده‌پوشی هستند که در دنیا به دو دانه خرما قناعت می‌کردند و بدان هم دلبستگی نداشته، به مقامی رسیده بودند که اگر خدا را می‌خواندند و سوگند می‌دادند، خدا قسمشان را رد نمی‌کرد.

چهاردهم: منزویها مردمی هستند که نشان برکت و خشنودی خدایند.

حضرت صادق علیه السلام فرموده: همواره بنده مومن از دنیا و اهل آن برکنار است تا به اندازه‌ای که خدای متعال او را مورد منت خود قرار می‌دهد، و چون منت خدا بر وی تمام شود، دنیا و اهل آن در نظر وی ناچیزند و حکم مردارگندیده‌ای را پیدا می‌کنند که همه از آن متنفرند.

سعدان بن مسلم گفت: همواره بنده خدا از روزیها و نعمت‌های دنیوی و سرور و نشاط آن استفاده می‌کند تا به جایی که شک و شبهه در مقاماتی که نزد خدا دارد برای او باقی نمی‌ماند، و چون اثر شک از دل او بیرون رفت، دنیا در نظر او مانند مشک پر بادی است که همگان خیال می‌کنند انواع نعمت‌ها در آن موجود است و در صدد تخلیه آن برمی‌آیند.

پانزدهم: کسی که گوشه‌انزوا اختیار کند، خدای متعال منزلت او را رفیع می‌سازد و او را شهره آفاق می‌گرداند. حضرت صادق علیه السلام فرموده: کسی که می‌خواهد شهرتی پیدا کند و نامور شود، باید گوشه‌انزوا برگزیند، و کسی که به گمنامی به سر برد، همه جا شهرت پیدا خواهد کرد.

شانزدهم: انزوا، راه حق و حقیقت و وصول بدان را نزدیک می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید فرمود: ای اسامه! کوشش کن تا راه حق را به دست آوری و زنهار به زیور و زر دنیا و شکوفه‌های فانی آن و سر سبزی ظاهری آن و سرور و نشاط آن مغرور نشوی.

اسامه پرسید: راه آسان و ساده‌ای که ممکن است به وسیله آن طریق حق را پیموده کدام است؟ فرمود: بیدار خوابی در شب و تشنگی در روزهای گرم، خودداری از شهوات دنیوی و پیروی نکردن از هوای نفسانی و دوری کردن از مردم دنیا.

ای اسامه! مبدا از روزه گرفتن به ستوه آبی؛ زیرا روزه گرفتن مایه تقرب و نزدیکی به خداست و هیچ بویی بهتر از بوی دهان روزه دار نمی‌باشد، و از جمله اموری که موجبات تقرب به خدا را فراهم می‌آورد آن است که برای خدا از طعام و شراب دست بردارد و خدا را بر ماسوای او ترجیح دهد و دنیا را به آخرت بفروشد، و اگر بتوانی با شکم گرسنه و جگر تشنه از مرگ استقبال نمایی، چنان کن، تا بهترین درجات نصیب تو گردد و با نیکوکاران و شهیدان و صالحان محشور گردی.

ای اسامه! از سجده برای خدا خوداری مکن، زیرا سجده برای خدا مایه تقرب به جناب کبریایی اوست و هر بنده‌ای که برای خدا سر به سجده گذارد، حسنه‌ای در نامه عمل او نوشته می‌شود، و سیئه‌ای از آن محو می‌گردد، و به درجات او افزوده می‌شود و خدا به او روی می‌آورد و به فرشتگان مباحثات می‌کند.

سجده آمد کندن خشت لذب	موجب قربی که و اسجد و اقترب
تا که این دیوار عالی کردن است	مانع این سر فرو آوردن است
سجده نتوان کرد بر آب حیات	تا نیایی زین تن خاکی نجات
ای خنک آن را که او ایام پیش	مغتنم داند گذارد وام خویش

مولوی

ای اسامه! مبدا از نماز فراموش نمایی؛ برای آنکه نماز بهترین اعمال بندگان و پایه استوار دین مبین اسلام و ستون محکم و نردبان کاخ بزرگ آن است.

ای اسامه! بترس از آنکه به نفرین بندگان خدا مبتلا شوی؛ یعنی آنان که بدنهایشان کاهیده و با اندوه و غم سرو کار دارند، و گوشت بدنشان در بوته محبت خدا آب شده، و جگرهایشان در بیابان سوزان محبوبشان به تشنه کامی گرفتار گردیده، و پوست بدنشان سوخته، و چشم از غیر خدا برداشته و به شوق دیدار او از همگان دیده بر هم بسته‌اند، و به مقامی رسیده‌اند که هرگاه خدای متعال به دیده الهیت خود بدیشان می‌نگرد، به فرشتگان مباحثات می‌کند، و آنها را مشمول رحمت خود قرار داده، و فتنه‌ها و زلزله‌ها را به برکت ایشان برطرف می‌سازد.

پس از این، حضرت رسول ﷺ شروع به گریه کرد و چنان گریست که ناله و زاری آن جناب اصحاب را به وحشت انداخت، لیکن از هیبت آن حضرت نتوانستند با وی به سخن درآیند، و پنداشتند امر تازه‌ای از جانب حضرت رب العزه صادر شده که حضرت معظم له را بدین حال در آورده. در این موقع حضرت سر برداشت و آه سردی برکشید و فرمود: آه! آه! آه! وای بر این امت از ناراحتیهایی که مطیعان خدا از ایشان می‌بینند! یعنی آنها را از نزد خود می‌رانند و می‌زنند و تکذیب می‌کنند، و شکی نیست که همه این عملیات را از آن نظر درباره ایشان مرتکب می‌شوند که به اطاعت خدا پرداخته‌اند.

می‌دانم قیامت بر پا نمی‌شود جز اینکه پیروان خدا و دوستان او مبعوض دیگران واقع می‌شوند، و مصیبت کاران، محبوب آنان.

عمر پرسید آن روز مردم مسلمانند؟ فرمود: اسلام آن روز معنایی و حقیقتی ندارد، و مسلمان مانند غریب دور از وطن است.

آن روزگار از اسلام جز اسمی باقی نمانده و از قرآن که کهنه شده به غیر از رسمی به جا نخواهد ماند.

عمر پرسید چگونه مردم افراد مطیع را تکذیب می‌کنند و از پیش خود رانده و عذاب می‌نمایند؟

فرمود: به این طریق که مردم دست از صراط مستقیم دین قویم اسلام برداشته، به زر و زیور دنیا توجه نموده، دست از آخرت و نعم آن کشیده، و به غذاهای لذیذ مشغول شده و لباس‌های مزین می‌پوشند. غلامان فارسی و رومی به خدمتشان می‌پردازند، و آنان به طعام و شراب لذیذ و خوشبو مشغول می‌شوند، خانه‌های عالی بنا می‌کنند، به زیور و زینت منازل خود می‌پردازند، مجالس و شب نشینیهایی با شکوهی ترتیب می‌دهند، و خود را مانند زن‌های شوهردار آرایش می‌کنند. زن‌ها به جای همه کارهای منحصر به خودشان، به زر و زیور ظاهری

اکتفا می‌کنند و اندازه‌ای به این کار توجه می‌نمایند که آنان را به لباس پادشاهان جبار مشاهده می‌نماید و در آن روزگار به جاه و جلال و لباس‌های گرانبها می‌بالند.

با آنکه دوستان خدا مردمی هستند که به سختی «روزگار» می‌گذرانند، رنگ صورتشان از بیدار خوابی بسیار زرد شده، پشتشان از قیام زیاد دو تا گردیده، از روزه بسیار شکمشان به پشتشان چسبیده، از خود فراموش کرده، گوسفند نفسشان را را با تیغ تشنگی سر بریده‌اند و از این کار خشنودی خدا را به دست آورده و به پادشاه بی‌نهایت او اشتیاق پیدا کرده‌اند.

اینان به اندازه‌ای از جامعه برکنارند که اگر سخن حق و گفتار صدقی بگویند، کسی از آنها نمی‌پذیرد، ایشان را امر به سکوت نموده و رفیق شیطان و سرپرست گمراهان معرفی می‌کنند و می‌گویند شما مردمی هستید که قرآن را بر خلاف مقصود آنان تاویل کرده‌اید و زینت الهی و روزی او را که به رایگان در دست شما گذارده، بر خود حرام نموده‌اید.

ای اسامه! این نکته را فراموش نکن؛ کسی که جاه و جلالش از دیگران نزد خدا زیادتر و پاداشش بیشتر و احترامش افزون‌تر است، همان کسی است که همواره در دنیا محزون و مغموم بوده و به گرسنگی و تشنگی دائمی به سر برد.

بالاخره این عده، نیکوکاران پرهیزکار و برگزیدگان پروردگارانند که اگر در میان جامعه در آیند، کسی آنها را نمی‌شناسد و اگر غایب شوند، کسی از آنها تفقد نمی‌نماید.

ای اسامه! اگر چه اهل دنیا ایشان را نمی‌شناسند و به موقعیتشان پی نبرده‌اند، لیکن بقعه‌های زمین که محال رحمت الهی‌اند کاملاً به حالشان آشنایی دارند و چون محرابهای مساجد خدا آنها را نبینند، از دوری آنها می‌گیرند و زاری می‌کنند.

اکنون این افراد را که بزرگترین آیت رحمت خدایند، گنج گرانبار و ذخیره‌ای ذی قیمت برای خود بدان. شاید از برکت ایشان از گرفتاریهای دنیا و پیش آمدهای طاقت فرسای آخرت نجات پیدا کنی؛ و زنهار از پیروی ایشان منحرف نشوی و راهی که آنان رفته‌اند و طریقه‌ای را که بر آن مستقر گردیده‌اند از دست ندهی که به زودی لغزش یافته، به آتش جهنم افتاده و زیانکار می‌شوی.

ای اسامه! مبادا طوری رفتار کنی که مصداق عده‌ای باشی که گفتند شنیدیم با آنکه گوش استماع نداشتند. «**من گوش استماع ندارم لمن نقول؟**»

این فهد گوید: نظر به احتیاج بسیاری که به این وصیت داشتم و همه مقاصد را به نحو شایسته‌ای در برداشت، هیچ جمله‌ای از آن فروگذار ننمودم.

رسول خدا ﷺ نیز در صفات دوستان خدا، بیاناتی دارد که ذیلاً ترجمه می‌شود: روزی به یاران خود فرمود: می‌دانید اندوه من در چیست و درباره چه موضوعی اندیشه می‌کنم و به چه چیز اشتیاق دارم؟ اصحاب عرض کردند: از آنچه فرمودید اطلاعی نداریم؛ چقدر مناسب است اندوه و فکر و اشتیاق خود را برای ما بیان فرمایید تا از آنها با خبر شویم.

رسول خدا ﷺ فرمود: اینک با خواست خدا برای شما بیان خواهم کرد. سپس آه سوزناکی کشید، فرمود: آه! چه قدر مشتاق برادران پس از خود هستم! ابوذکره یکی از حاضران بود، عرض کرد: مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمود: نه شما یاران منید، و برادران من آنها هستند که پس از من خواهند آمد و کارشان کار پیمبران است. آنها مردمی هستند که از پدران و مادران و برادران و خواهران و نزدیکان خود، محض به دست آوردن خشنودی خدا می‌گیرند، و برای رضای خدا از مال دنیا کناره می‌گیرند، و در راه خدا فروتنی کرده و خود را در

پیشگاه او خوار و بی‌مقدار می‌دانند. به شهوات دنیا و زر و زیور آن توجهی ندارند، و مانند دور افتادگان از وطن در خانه‌ای از خانه‌های خدا به سر می‌برند، از خوف آتش و شوق به بهشت همواره اوقات محزونند. کیست که بتواند به مقام آنها که نزد خدا دارد پی ببرد؟ آنها چنان گفته شد با کسی جز خدا بستگی ندارد و ثروتی ندارند که در اختیار دیگران بگذارند.

برخی از این جماعت که تا اندازه‌ای با اوصافشان آشنا شدی، چنان با یکدیگر مهربانند که هیچ فرزندی نسبت به پدر و هیچ پدری نسبت به فرزند و هیچ برادری نسبت به برادرش آن اندازه مهربان نمی‌باشد. آه! چه قدر به آنها مشتاقم!

این دسته از مردم، رنج دنیا را از گردن خود برداشته‌اند و به نعمتهای ظاهری آن توجهی ندارند. بدین وسیله خود را از شکنجه‌های دائمی آخرت نجات داده و به موجب بدست آوردن خشنودی خدا به بهشت جاویدان خرامیده‌اند.

اباذرا! با خبر باش فردای قیامت خدای متعال به هر یک از این عده، ثواب هفتاد نفر از افرادی که به رزم بدر حضور یافته‌اند مرحمت می‌فرماید.

اباذرا! اینها افرادی هستند که دل‌هایشان متوجه به خدا و کارشان برای خداست هرگاه یکی از آنها بیمار شود، ثواب هزار سال عبادت که روزش را به روزه و شبش را به نماز به سر برده باشد به او می‌دهند؛ و اگر مایل باشی بیش از این برای تو بیان کنم.

عرض کردم: چه بسیار علاقه دارم وصف حالشان را بشنوم.

فرمود: هرگاه یکی از ایشان بمیرد، بر اثر ارزشی که پیش خدا دارد مانند آن است که همه موجودات آسمانی مرده باشند؛ و اگر بخواهی بیش از این بگویم.

عرض کردم آری.

فرمود: اباذرا! به اندازه‌ای پیش خدا محترمند که اگر جانور ناتوانی به آنها آزار برساند و از رنج آنها متالم شوند، خدای متعال اجر چهل حج و چهل عمره و چهل کارزار در راه خدا و آزادی چهل بنده از فرزندان اسماعیل علیهم‌السلام را در نامه او می‌نویسد.

از این بالاتر، هر یک از ایشان می‌تواند دوازده هزار نفر را با شفاعت خود وارد بهشت نمایند.

ابوذر گوید: من و یاران پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که حضور داشتیم از این بیان که حاکی از کمال لطف و رحمت و اکرام خدای متعال نسبت به بندگانش بود تعجب کردیم و با کلمه «سبحان الله» این معنا را به عرض رسانیدم.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا از گفتار من به شگفت آمدید؟ اگر می‌خواهید بیشتر بگویم. ابوذر عرض کرد: آری! بیشتر بفرمایید.

فرمود: گاه باشد که یکی از آنان در صدد تحصیل یکی از مشتهیات دنیا بر آید و بر خلاف انتظار از تحصیل آن منصرف شده و اقدام نمایند. خانواده‌اش از عدم اقدام وی با خبر شوند و او را که در تحصیل آن، کندی کرده سرزنش نمایند. او افسرده خاطر شده، آه سردی از دل پر درد برکشد. در این حال خدای متعال در برابر هر آهی که می‌کشد، دوهزار هزار حسنه در نامه عملش ثبت می‌کند و دوهزار هزار سیئه از صحیفه عملش پاک می‌سازد و دو هزار هزار درجه به کرامت می‌فرماید.

فرمود می‌خواهی بیشتر بگویم؟ عرض کردم: آری!

فرمود: هرگاه یکی از آنها با یاران خود بسازند و قطع رابطه از آنها ننمایند و با گرسنگی و اندوهناکی آنان همکاری ننمایند، پاداش هفتاد نفر از گروهی را که با من در جنگ تبوک حاضر شدند و در رکاب من شهید شدند، به او می‌دهند، و اگر بخواهی بیش از این بگویم.

عرض کردم: آری! زیاده از این بفرمایید.

فرمود: هرگاه یکی از آنان بیمار شود و پهلو بر بستر بیماری گذارده و آه کشد و ناله کند، فرشتگان هفت آسمان برای او دلسوزی کنند و به حالش بگریند. خدای متعال سوال فرماید: برای چه گریه می‌کنید؟ عرض می‌کنند: خدای ما و آقای ما! چگونه نگریم با آنکه دوست بیمار تو پهلو به زمین گذارده و از رنج درد می‌نالد؟ خدا می‌فرماید: فرشتگان من بدانید! وگواه باشید من از این بنده خودم بر اثر این که به درد می‌سازد و در صدد آسایش بر نمی‌آید خشنودم.

ملائک عرض می‌کنند: پروردگارا! پس از این فرموده، بنده تو به هیچ عنوان، شدت و رنجی در خود احساس نمی‌کند.

سهل‌تر از بُعد حق و غفلت است	جور دوران و هر رنجی که هست
صعب نبود چون فراق و بعد یار	رنج و درد و جوع و فقر این دیار
دولت آن دارد که جان آگه بود	ز آنکه اینها بگذرد و آن نگذرد

مولوی

خدای متعال در پاسخ آنها می‌فرماید: همانا این دوست من مانند پیمبری از پیمبران من است، چنان که اگر مرا بخواند و عزم شفاعت بزهکاران را داشته باشد، بیشتر از هفتاد هزار نفر را به شفاعت او می‌بخشم، و همین دوست و بنده من که در بهشت من برآید هر چه را آرزو کند، در اختیار او قرار می‌دهم. ای فرشتگان! سوگند به ارجمندی و بزرگواری خودم، من به بندهام از همه کس مهربان‌تر و برای بندهام از مالیه برای بازرگانان و کسب برای کاسب، به درجات بهتر و نافع‌ترم، و فردای قیامت او را عذاب نمی‌کنم و اندوهی بر او نمی‌باشد.

پس از این، رسول اکرم ﷺ فرمود: خوشا به حال ایشان و آفرین بر آنها!

اباذرا! اگر یکی از ایشان در میان اصحاب و یارانش به نماز بایستد و دو رکعت نماز به جا آورد، فضیلت و اهمیت آن بالاتر از مردی است که به اندازه عمر نوح در کوه لبنان، مشغول بندگی خدا شود.

کوه لبنان از زمان‌های قدیم محل عبادت و انزوای رهبانان و پارسیان بوده و همواره جمعی در غارهای آن، روزگار به نماز و روزه می‌گذرانده‌اند و به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده که ضرب المثل عوام و خواص بوده.

چنانچه از حدیث مزبور استفاده می‌شود، شهرت آن همه جایی و همگانی بوده و گاه گاهی چنانچه نمونه‌های بسیاری در کتابم می‌بینم، اشخاص کم طاقتی هم در آنجا به سر می‌برده‌اند که عمل نامناسبشان مایه عبرت دیگران بوده. حکایت عابد لبنان که مرحوم شیخ بهایی نظم و نثر آن را در کشکول یاد کرده مشهور است، و ذیلاً شایسته است محض تنبیه خوانندگان محترم، حکایت منظوم عابد را که از سروده‌های گرانبهای شیخ است ذکر کنیم:

عابدی در کوه لبنان بد مقیم	در بن غاری چو اصحاب رقیم
روی دل از غیر حق برتافته	گنج عزت را ز عزلت یافته
روزها می‌بود مشغول صیام	قرص نانی می‌رسیدش وقت شام
نصف آن شامش بد و نیمی سحور	وز قناعت داشت در دل صد سرور

بر همین منوال حالش می‌گذشت از قضا یک شب نیامد آن رغیف کرد مغرب را ادا و آنگه عشا بس که بود از بهر قوتش اضطراب صبح چون شد زان مقام دلپذیر بود یک قریه به قرب آن جبل عابد آمد بر در گبری ستاد عابد آن نان بستد و شکرش بگفت کرد آهنگ مقام خود دلیر در سرای گبر بد گرگین سگی پیش او گر خط پرگاری کشی بر زبان گر بگذرد لفظ خبر کلب در دنبال عابد بو گرفت زان دو نان عابد یکی پیشش فکند سگ بخورد آن نان و از پی آمدش عابد آن نان دگر دادش روان کلب آن نان دگر را نیز خورد همچو سایه از پی او می‌دوید گفت عابد چون بدید این ماجرا صاحب غیر دو نان جو نداد دیگرم از پی دویدن بهر چیست سگ به نطق آمد که ای صاحب کمال هست از وقتی که من بودم صغیر گوسفندش را شبانی می‌کنم که به من از لطف نانی می‌دهد گاه از یادش رود اطعام من روزگاری بگذرد که این ناتوان گاه هم باشد که این گبر کهن چون که بر درگاه او پرورده‌ام هست کارم بر در این پیر گبر تو که نامد یکی شبی نانت به دست از در رزاق رو برتافتی بهر نانی دوست را بگذاشتی خود بده انصاف ای مرد گزین مرد عابد زین سخن مدهوش شد

نامدی از کوه هرگز سوی دشت شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف دل پر از وسواس و در فکر عشا نه عبادت کرد عابد شب نه خواب بهر قوتی آمد آن عابد به زیر اهل آن قریه همه گبر و دغل گبر او را یک دو نان جو بداد وز وصول طعمه‌اش خاطر شگفت تا کند افطار بر خبز شعیر مانده از جوع استخوانی و رگی شکل نان بیند بمیرد از خوشی خبز پندارد رود هوشش ز سر از پی او رفت و رخت او گرفت پس روان شد تا نیابد زو گزند تا مگر بار دگر آزاردش تا که باشد از عذابش در امان پس روان گردید از دنبال مرد عفی می‌کرد و رختش می‌درید من سگی چون تو ندیدم بی‌حیا و آن دو را خود بستدی ای کج نهاد و این همه رختم دریدن بهر چیست بی‌حیا من نیستم چشمت بمال مسکنم ویرانه این گبر پیر خانه‌اش را پاسبانی می‌کنم گاه مشت استخوانی می‌دهد از تغافل تلخ گردد کام من نه ز نان یابد نشان نه ز استخوان نان نیابد بهر خود نه بهر من رو به درگاه دگر ناورده‌ام گاه شکر نعمت او گاه صبر در بنای صبر تو آمد شکست بر در گبری روان بشتافتی کرده‌ای با دشمن او آشتی بی‌حیاتر کیست من یا تو بین دست خود بر سر زد و بی‌هوش شد

ای سگ نفس بهایی یاد گیر این قناعت از سگ آن گبر پیر بر تو گر از صبر نگشاید دری از سگ گرگین گبران کمتری

اباذرا! اگر بخواهی بیشتر از این اوصاف آنان را یادکنم. عرض کردم: آری! فرمود: هرگاه یکی از آنها به تسبیح خدا مشغول شود، ارزش آن از تمام کوههای دنیا که سراسر طلا باشند بیشتر و به حال او نافع تر است، و هرگاه من یکی از آنها را ببینم، دوست تر دارم تا به خانه خدا نگاه کنم، و اگر کسی از آنها در میان اصحابش به سختی بگذارد و بمیرد، پاداش کسی را دارا خواهد بود که میان رکن و مقام به تیغ دشمنان کشته شود، و اجر کسی را دارد که در حرم خدا بمیرد و ثابت است کسی که در حرم خدا بمیرد، خدای متعال از گرفتاری فردای قیامت او را برهاند و به بهشت درآید.

اباذرا! هرگاه مردم تقصیرکار و گناهکار در حضور آنان بنشینند، از جای برنخیزند مگر اینکه مورد توجه خداوند قرار بگیرند، و بر اثر موقعیتی که آنها پیش خدای متعال پیدا کرده اند، ایشان را مورد مهربانی قرار داده و گناهمان را می‌آمزد.

سپس نبی اکرم صلی الله علیه و آله این جمله را اضافه فرمود: تقصیرکار آنان بهتر از هزار نفر مجتهدی است که از غیر آنها باشد.

اباذرا! خنده ایشان عبادت است، نشاطشان تسبیح، خوابشان صدقه، و نفس کشیدنشان جهاد، و خدای متعال در هر روز سه مرتبه بدیشان می‌نگرد و آنها را مشمول عطایای الهی خود قرار می‌دهد. اباذرا! من به دیدار ایشان اشتیاق دارم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدگان بر هم گذارد و از کمال اشتیاق بدانها گریست و فرمود: پروردگارا! آنان را نگهداری کن و بر دشمنانشان چیره ساز، و هیچ گاه خوارشان مگردان. فردای قیامت دیدگان مرا به دیدارشان روشن فرما؛ و در پایان بدین آیه بیان خود را به انجام آورد:

«**الا ان اولیاءالله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون**»؛ بدانید که دوستان خدا از هیچ چیز بیمناک نیستند و اندوهی ندارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که خداشناس باشد، گفتار بیهوده نمی‌گوید و غذای شبهه ناک نمی‌خورد و خود را به روزه و نماز عادت می‌دهد.

عرض کردند: پدران و مادران ما به فدای شما باد! اوصاف مزبور حالات اولیای خداست، و خواص بندگان خدا دارای چنین اوصافی می‌باشند.

فرمود: آری! اولیای خدا، مردمی هستند که همواره به سکوت می‌گذرانند و سکوتشان مساوی با ذکر خداست، و دیده اعتبار می‌کشایند و کلامشان سخنان حکمت‌آمیز است و قدمشان مایه برکت مسلمانان است، و اگر نه آن بود که بایستی به مرگ الهی از دنیا بیرون روند، «از شدت» خوفی که از خدا دارند و اشتیاقی که به نعمتهای جاویدان بهشت دارند، در پوست خود نمی‌گنجیدند.

فرمود: محبوب‌ترین بندگان خدا نزد من پرهیزکاران و گوشه نشینان هستند که اگر از مردم کناره‌گیری کنند، کسی از آنها جستجو نمی‌کند و اگر در میان جامعه در آیند، کسی آنها را نمی‌شناسد. اینان رهبران هدایت و چراغهای علم و دانش هستند.

و فرمود همانا بنده مومن را قرآن کریم از بسیاری از هوای نفسانی و امور شهوانی ممانعت می‌کند و اجازه نمی‌دهد کارهای بر خلاف انتظار از او صادر شود.

بدین مناسبت هنگامی که نماز مشغول می‌شود، مانند آن است که در غاری جای گرفته و از دیده مردم دور گردیده و چون روزه بگیرد، گویا سپری به دست آورده و تیرکینه و شمشیر عدوات دشمن را از خود دور می‌سازد، و چون صدقه بدهد، خود را از آتش جهنم و عذاب خدا رهایی می‌بخشد.

از رسول خدا ﷺ پرسیدند اولیای خدا چه کسانیند؟ فرمود: آنها که همواره به یاد خدا باشند. و فرمود: خدا می‌فرماید هرگاه بدانم که تمام همت بنده من بدان است که دقیقه‌ای از یاد من خاطر نمی‌کند، میل و رغبت او را به سوال از من و مناجات با خود قرار می‌دهم، و چون بدین مقام نایل گردد و بدون اراده، عمل سهوی از او بخواهد به ظهور رسد، خود بشخصه مداخله کرده و نمی‌گذارم عمل سهوی از او سر بزنند. اینان دوستان حقیقی من و پهلوانان واقعی هستند. اینها هستند که هرگاه بخواهم زمین را زیر و رو کنم، به برکت وجودشان از اراده خود صرف نظر می‌کنم.

تا بدینجا بیانات رسول خدا ﷺ را درباره اولیای الهی ذکر کرده، و پایان کتاب را به پاره‌ای از احادیث درباره نکوهش دنیا انجام می‌آورم.

رسول خدا ﷺ فرمود: دوستی دنیا اساس همه بزهکاریهاست.

حب دنیا سر گناهان است **هرکه در دوستی‌اش حیران است**
ز آنکه پیغمبر این چنین فرمود **حب دنیا سر گناهان است**

جامی

و فرمود: با هیچ عبادتی مانند زهد از دنیا، خدای متعال عبادت نمی‌شود. خدای متعال به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام خطاب فرمود: به دنیا و زیور و زر آن تکیه و اعتماد مکن، زیرا هیچ گناه کبیره‌ای به اندازه علاقه به دنیا نیست. هنگامی گذار حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به مردی افتاد که می‌گریست و چون مراجعه کرد دید باز هم گریه می‌کند. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: پروردگارا! بنده‌ی تو از بیم حضرت تو می‌گرید. خدا فرمود: ای موسی! اگر آنقدر گریه کنده مغز سرش با اشک شمش بیرون آید و دو دستش را آن اندازه بالا بردارد تا بی‌تاب شده، به زیر بیفتد، از کرده‌های او نمی‌گذرم، زیرا او دنیا دوست است.

ابن عباس گفته: فردای قیامت، دنیا را به صورت پیرزن کبود چشمی که موی سرش سپید و سیاه است و دندانهای نیش آن نمایان گردیده، با صورت بسیار زشتی از جلو مردم عبور می‌دهند و می‌پرسند این پیر زن را می‌شناسید؟ می‌گویند: پناه به خدا! او را هرگز ندیده‌ایم و اطلاعی از حال او نداریم. می‌گویند این پیرزن همان دنیایی است که شما بدان مباهات می‌کردید، با توجه بدان قطع رحم می‌نمودید و به یکدیگر حسادت می‌ورزیدند. «به خاطر آن» کینه یکدیگر را دل می‌گرفتید و یکدیگر را فریب می‌دادید. سپس آن را به دوزخ می‌افکند. عرض می‌کند: پروردگارا! پیروان و همکارانی داشتم که از دستورات من برخوردار می‌شدند و به من متوجه بودند. خدا می‌فرماید پیروان و هم‌قدمان آن را به وی ملحق سازند.

یکی از اهل معنا گفته: حکایت کرده‌اند روح مردی از بدنش قبض کردند و به عالم بالا عروج دادند. در راه به زنی برخورد که انواع زیورها را به خود آویخته بود و بهترین جامه‌ها را پوشیده بود. «وصف آن زن چنین است که» هیچ کسی بر او نمی‌گذرد جز این که پس از اندکی او را نا امید می‌کند و نمی‌گذارد کام دلی از او بگیرد، و چون او پشت می‌گرداند، همه مردم راحت هستند و بهترین معنویات را دارا می‌شوند، و چون رو می‌کند، مردم به نیکبخت و بیچارگی مبتلا می‌شوند؛ و آن، پیر زنی است که موی سرش نزدیک به سپیدی است و چشم کبودی دارد که آب آورده و دمامد آب از اطراف آن می‌ریزد. آن مرد با دیدن این جریان به وحشت افتاده و

گفت: از شر تو به خدا پناهنده می‌شوم. پاسخ داد: چنین نیست؛ سوگند به خدا تنها در صورتی ممکن است به خدا پناهنده شوی و از شر من در امان باشی که دست از زر و زیور دنیا برداری. آن مرد می‌گوید: پرسیدم تو کی هستی؟ پاسخ داد من دنیا هستم.

گویند: هنگامی دنیا به صورت پیرزن موی سپیدی که انواع زینتها را پوشیده بود، در برابر حضرت عیسی علیه السلام ظاهر شد. عیسی علیه السلام پرسید چه قدر شوهر گرفته‌ای؟ عرض کرد: عددشان معلوم نیست. فرمود: شوهران تو مردند یا از آنها طلاق گرفتی؟ عرض کرد! بلکه همه آنها را کشتم.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: وای بر شوهران تو! چگونه از شوهران گذشته تو عبرت نمی‌گیرند؟ با آنکه می‌بینند یک یک آنها را از دم تیغ بی‌وفایی خود گذرانندی، باز هم از تو بیمناک نبوده و به جانب تو می‌گرایند!

یا طالب الدنيا یغرک وجهها و لتندمن اذا رایت قفاها

ای کسی که همواره در تلاش دنیایی، به صورت ظاهری آن تو فریب داده! به زودی پشیمان خواهی شد، هرگاه از تو پشت بگرداند.

دل منه بر دنیی و اسباب او	زآنکه از وی کس وفاداری ندید
کس عسل بی‌نیش از این دکان نخورد	کس رطب بی‌خار از این بستان نچید
هر که ایامی چراغی برفروخت	چون اندام افروخت بادش در دمید
بی‌تکلف هر که دل بر وی نهاد	چون بدیدم خصم خود می‌پرورید

حافظ

گویند: روزی حضرت عیسی علیه السلام گرفتار رعد و برق و باران بسیار شد و در صدد برآمد خود را از این گرفتاری برهاند و به جایی پناهنده شود. از دور خرگاهی سرا پا دید و به جانب آن رهسپار شد. زنی را در میان آن دید. از آن در گذشت. غارکوهی به نظرش آمد. به طرف آن غار رفت و شیری را در آن دید. عیسی علیه السلام دست بر روی آن گذارد و عرض کرد: پروردگارا! برای هر موجودی خوابگاهی قرار دادی، به غیر از من. خداوند فرمود: خانه تو را در قرارگاه بخشایش خود معین فرمودم و فردای قیامت صد نفر حوریه را که به دست خودم آفریده‌ام، در اختیار تو قرار می‌دهم و ظرف چهار هزار سال که هر روز آن مساوی با عمر دنیاست در مجلس عروسی تو ولیمه می‌دهم و به منادی دستور می‌دهم تا آنها در دنیا به زهد و انزوا گذرانده‌اند، در آن مجلس حضور پیدا کنند.

وای بر دنیا دار! چگونه می‌میرد و دنیا در کجا می‌گذارد؟ بدان فریبنده می‌شود، اطمینان پیدا می‌کند و خوار

۱-

حور را از دست داده از پی کم پیرکی
غمزه کم پیرکی زد بر جوانی تیرکی
سر فرو کرده ز بامی تا در افتد زیرکی
تو به بتو همچون پیاز و گنده همچون سیرکی
او به پنهانی همی خندد که ابله میرکی
نی به پستان وفای آن سلیطه شیرکی
رو چو سوسمار و تن سیه چون قیرکی
می‌کشد زنجیر مهرش بی‌مدد زنجیرکی

ای رها کرده تو باغی از پی انجیرکی
من گریبان می‌درانم حیف می‌آید مرا
پیرکی گنده دهانی بسته صد چنگ و جلب
کیست کم پیرک یکی سالوسک بی‌چاشنی
میرکی گشته اسیر او گرو کرده کمر
نی به پستان جمال او شکوفه تازه‌ای
خود ببینی چون که بگشاید اجل چشمت، ورا
نی خمش کن کم ده پند خواجه بس قوی است

می‌گردد!

وای بر مغروران! چگونه به آنچه مورد اکراهشان است مبتلا می‌شوند و از آنچه دوست می‌دارند جدا می‌شوند و بدانچه وعده داده شده‌اند می‌رسند! وای بر کسانی که تمام همتش دنیا و بزه‌کاریهایش عمل اوست! چگونه فردای قیامت رسوا خواهد شد؟

گویند: خدای متعال به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام وحی کرد: ای موسی! تو را چه کار با خانه ستمکاران؟ دنیا خانه تو نیست. هم و غمت را از آن فارغ کن و به عقل خود مراجعه نما. دنیا خانه کسی است که در آن برای سرانجامش کار کند؛ بدین مناسبت خوب خانه‌ای است. من دنیا را چشم‌داشت ستمکار قرار دادم تا داد ستمدیده را از او بگیرم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: از روزی که خدا دنیا را آفریده و آن را میان آسمان و زمین بر افراشته داشته، بدان نظری نفرموده. فردای قیامت که شود، دنیا عرض می‌کند: پروردگارا! مرا تحت اختیار پست‌ترین دوستان خود قرار بده. خدا می‌فرماید: ای ناچیز! من در دنیا راضی نبودم تو را در اختیار آنها قرار دهم، امروز که به هیچ وجه راضی نخواهم شد دست تو به دامن آنها برسد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: فردای قیامت گروهی وارد صحرای محشر می‌شوند با اعمال بسیار که مانند کوههای مکه‌اند و خدا امر می‌کند آنها را به آتش اندازند.

عرض کردند: اینها مردمی بودند که نماز می‌خواندند؟ فرمود: آری! نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند و نیمه شب به عبادت خدا برمی‌خواستند، در عین حال هرگاه امور دنیوی به آنها عرضه می‌شدند، مانند گرگان بر طعمه خود می‌جستند و آن را با نیروی هرچه تمام‌تر در اختیار خود در می‌آوردند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رحلت کرد در حالی که خشتی بر خشتی نگذارد و سقفی بر دیوار خانه‌ای بنا نفرمود. روزی یکی از اصحابش را دید که خانه‌ای را به گچ اندود می‌کند. فرمود: مرگ را از کار این مرد شتاب زده‌تر می‌بینم و من چنین کاری را دوست نمی‌دارم. می‌توان گفت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام هم به این نکته توجه داشت که فرمود: دنیا مانند پلی است، از آن بگذرید و بنیانش مسازید.

هست دنیا مثال قنطره‌ای به مزاری زیارتش مکنید
چون در او جای ایستادن نیست بگذرید و عمارتش مکنید

جامی

ابن فهد می‌نویسد: بیان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مثال بسیار روشنی است؛ زیرا دنیا محل گذشتن و گذرگاه عالم آخرت است. بنابراین، گهواره، نخستین گذرگاه این پل و لحد، دومین گذرگاه آن است و میان این دو گذرگاه مسافت محدودی بیش نیست.

در این دو گذرگاه مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ عده‌ای نیمی از آن پل را می‌پیمایند و برخی ثلث از آن را طی می‌کنند، و عده‌ای جز یک گام بیشتر از آن برایشان باقی نمانده و در عین حال همچنان با کمال غفلت شب را به روز می‌آورند و بالاخره چاره‌ای جز عبور کردن از آن نیست.

هر که آمد در جهانِ پر ز شور عاقبت می‌بایدش رفتن به گور
در ره عقبی است دنیا چون پلی بی بقا جایی و ویران منزلی
دل منه بر این پل پر ترس و بیم برگ ره ساز و مشو اینجا مقیم
نزد اهل معنی این کاخ سپنج هست چون ویرانه خالی ز گنج

دور باش از دوستی مال و جاه ز آنکه مالت مار و جاهت هست چاه
هیچ کس را نیست زین منزل گریز از گدا و شاه و از برنا و پیر

در اینجا آخرین مقصود ما از گردآوری این کتاب پایان پیدا می‌کند و از خدا می‌خواهیم آنچه را یادداشت کردیم، نافع به حال ما قرار دهد و ما را از آنها که توصیفشان نمودیم به اشاره آورد. از هر خواننده شده‌ای شایسته‌تر است و گره همه آرزوها به دست اوست. او کسی است که آیات بینات خود را بر بنده‌اش نازل فرموده تا آنان را از باطل به حق هدایت فرماید. او به شما مهربان است؛ و درود بسیار بر پیمبر که گرامی‌ترین رسولان و محترم‌ترین آنان است و بر خاندان پاک و شایسته باد؛ آمین!

بحمدالله و المنه موفق شدم کتاب التحصین ابن فهد حلی را ترجمه کنم.
در شب چهارشنبه ۲۱ جمادی الثانیه سال ۱۳۸۱ در جوار روضه رضویه علی صاحبها آلاف الثناء و التحیه به پایان رسید.

و انا الحقیر محمد باقر بن الحسین الساعدی الخراسانی.